

بُرنَا مُسْتَبِر

انسان بی نهایت...

Borna.montazer.ir

فرمول‌های **رِسپِیرِن** به **آرزو چیه؛**

دو نستن شون

به چه دردم
می‌خوره؟



■ فرمول های رسیدن به آرزو چیه؟

دونستن شون به چه دردمی خوره؟



فرمول های رسیدن

به آرزو چیه؟

دونستن شون به چه دردمی خوره؟

■ چیزایی که ما دلمون میخواد، چه ویژگی های دارن؟
چی میشه که یه چیزی رو دوست داریم، یه چیزی رو نه؟
چرا مثلاً هیچ وقت دلمون نمیخواد چسب چوب بخوریم؟
چی میشه که بعضیا دلشون چیزای عجیب غریب میخواد؛
مثلاً عاشق بوی بنزین میشن؟

حالا شاید پرسین که اصلاً دونستن اینا به چه دردمون میخورن؟
خب باید بگیم که 5 تا قانونی که این هفته ازشون حرف میزنیم
خیلی مهمن!

یادتونه قبلاً گفته بودیم که ما عاشق بی نهایتیم؟

■ حالا اگہ این قانون‌ها رو بدونیم،

می‌فہمیم اون بی‌نہایتی کہ عاشقشیم!

چہ ویژگی‌هایی دارہ
و رابطہ‌ش با ما چہ جوریه؟

جالب شد، نہ؟

مطوویاہی

■ آرزوهای دست‌نیافتنی



■ قدم گذاشتن توی دنیای آرزوها ہم عجیبہ ہم جالب. اصلاً می‌دونستین پشت رسیدن به آرزو یا هر خواستہ‌ای کہ داریم، کلی قانون هست؟ یعنی اگہ آرزوی ما حتی با یکی از این قانون‌ها منطبق نباشہ، برآورده نمی‌شہ. شایدم الآن بگین خب من کہ این قانون‌ها رو بلد نبودم، پس چہ جوری تا الآن این همه از آرزوہام برآورده شدن؟ خب می‌دونین این قانون‌ها همون شرط‌هایی هستن کہ واسہ رسیدن به آرزو لازم. ما ہم چون ناخواستہ رعایتشون کردیم، به خواستہ‌هامون رسیدیم، اما اگہ یہ ذرہ دیگہ صبر کنین، تکلیف اون همه آرزوی سرگردون کہ تو صف انتظار هستن ہم معلوم می‌کنیم!



■ خب جوابش اینہ کہ ذہن ما توانایی ترکیب کردن داره، یعنی می تونه چیزای مختلفی که دیدیم و واسمون آشنا هستن رو با هم ترکیب کنه و چیزای جدید بسازه؛ مثلاً بال پرنده‌ها رو بر میداره و با بدن اسب قاطی می کنه، میشه اسب بالدار. درسته اسب بالدار وجود نداره، اما اسب و پرنده که واسمون آشنا هستن. پس ما نمی تونیم یه چیزی رو تصور کنیم که کلاً وجود نداشته باشه یا یه جورایی ترکیبی از چیزایی که هستن نباشه. یعنی اولین قدم تو خواستن هر چیزی، وجود داشتنشه.

دوستنام

خواهر کوچیکه‌ی امید هم
استاد ساختن موجودات
عجیب و غریبه!



QR کد را اسکن کنید.

■ ما عاشق چیزایی می‌شیم که وجود دارن و چون هستن می‌تونن به آرزوهای ما تبدیل بشن. مثلاً تو زمانای قدیم، وقتی آدما از کند راه رفتن حیووناشون خسته می‌شدن، آرزو می‌کردن کاش یه حیوونی داشتن که هم تندتر بره، هم خسته نشه. این آرزوشون باعث شد که بعدن ماشین اختراع بشه.

■ قانون دوم: بدون هماهنگی نمیشه!

■ نمی‌دونم تا حالا شده آرزوی چی‌زی رو داشته باشی— که ازش متنفرین یا می‌ترسین؟ بهتون حق میدم، آخه جوابش انقدر واضحه که حتی پرسیدنش واسمون خنده‌دار به نظر میاد. معلومه که ما آرزوی رسیدن به چیزیکه به دردمون نمی‌خوره یا ازش می‌ترسیم، نداریم. یعنی حتی اگه همین جوریم بهمون بدن، قبولش نمی‌کنیم! ما چیزایی رو طلب می‌کنیم یا می‌خوایم که یه تناسب و سنخیتی باهامون داشته باشن. یعنی یه جورایی باهامون هماهنگ باشن! مثلاً تا حالا شنیدین کسی دلش بخواد پلاستیک بخوره؟ یا هوس خوردن روغن موتور به سرش بزنه؟ معلومه که نه! می‌دونین چرا؟ آخه بدنمون با این چیزا هیچ سازگاری نداره. ما وقتی یه چیزی می‌خوایم، یعنی باهاش یه تناسبی داشتیم که آرزوشو کردیم یا میلمون بهش کشیده. اگه بریم سراغ یه چیزی که باهامون هیچ تناسبی نداره، آخرش واسمون چیزی جز عذاب و ناراحتی نداره.

حالا اینجا تکلیف رسیدن به آرزو و خواسته‌هایی که اصلاً باهامون هماهنگی ندارن، چی میشه؟ اگه این قانون درسته، پس چه جوری یه وقتایی دلمون یه چیزی می‌خواد که واسمون خوب نیست؟ مثلاً وقتایی که دلمون می‌خواد یه فیلم درب داغون ببینیم! یا مثل یکی که دلش انواع و اقسام فست‌فودا و چیپس و تنقلات رو می‌خواد، اما اصلاً دوروبر میوه‌ها نمی‌گرده!

می دونین ما یہ وقتایی به خاطر مریض شدن یا عادتای بد، می زنیم همه چیزو خراب می کنیم، یعنی ذائقمونو از مسیر خودش منحرف می کنیم. خب این جوری دیگه همیشه به خواسته ها و نخواستہ هامون اعتماد کنیم.

حالا کاشکی این قانون فقط واسه ی بدنمون بود. مسئله ش اینجاست که ما یہ جورایی تو همه ی بخشای وجودمون همین جوری هستیم. یعنی اگه ذهنمونم از مسیر طبیعی ش منحرف بشه، چیزایی رو می خواد که نباید و باهاش سازگاری نداره. آخرشم واسمون چی می مونه؟ بازم عذاب و ناراحتی!

■ قانون سوم: ظرفیت تکمیل!

■ حتماً واستون اتفاق افتاده که غذایی که خیلی دوست دارین جلوتون بوده ولی چون سیر بودین، هیچ میلی واسه خوردنش نداشتین. می دونین این یعنی چی؟ یعنی ظرفیت داشتن یکی از شرط و شروطای خواستنه. ما چیزی رو طلب می کنیم و می خوایم که ظرفیت قبول کردنشو داشته باشیم؛ مثلاً یہ سالن اگه اندازه ی دویست نفر جا داشته باشه، نمی تونه بیشتر از اونو تو خودش جا بده، یا اگه یہ فنجون کوچیک داشته باشیم، هر کاری ام بکنیم، نمی تونیم بیشتر از ظرفیتش توش آب بریزیم.

رسیدن به آرزو هم همین جوریه! پس ما فقط وقتی می تونیم یہ چیزی بخوایم که ظرفیتشو داشته باشیم، تازه از هر چیزی هم فقط به اندازه ای که واسش جا داریم، می خوایم. درست مثل یہ گلدون کوچیک که وقتی بهش آب میدیم، فقط اون قدر آب که نیاز داره رو نگه می داره و بقیه رو پس می ده.

اینم مهمه که بدونیم ظرف خواسته مون هیچ وقت خالی نیست؛ درست مثل یہ لیوان که به محض اینکه از آب خالی میشه، پر از هوا می شه، حالا این یعنی چی؟

■ قانون چهارم: تانشناسی، آرزونی کنی!

■ تا حالا شده دلت بخواد سوگایالات یا سنگ بخوری؟!
ولی آخه چرا؟! اول ویدئو رو ببین بعد برو سراغ باقی متن:



QR کد را اسکن کنید.



■ تا الان فهمیدیم سه تا از شرطهای لازم واسه آرزو کردن چیه یا واسه رسیدن به آرزو چیا باید اول اتفاق بیفته، اما چهارمی یا شایدم بتونیم بگیم یکی از مهمترین شرطهای آرزو کردن اینه؛ که ما چیزی رو میخوایم که حتماً بشناسیمش، حالا هرچند که در حدیه شناخت کوچیک باشه، یعنی چیزی رو که اصلاً نمی‌شناسیم، محاله که بخوایم و آرزوش کنیم؛ مثلاً شما تا حالا چندبار به سرتون زده برین جنگل جیغ یا روستای دوقلوها؟ یا دلتون خواسته که به گلدون «بیگانه‌ی شاد» توی بالکن خونتون داشته باشین؟ احتمالاً هیچ وقت! آخه احتمالاً تا حالا حتی اسمشونم به گوشتون نخورده.



■ می‌دونین ما نمی‌تونیم دنبال یه چیزی باشیم که کلاً و هرجوری که فکرش رو بکنیم، واسمون ناشناخته باشه. مثلاً بچه‌ای که هیچ وقت شکلات نخورده، نیماذ از ما شکلات بخواد، اما بعد از اینکه با شکلات آشنا شد، یعنی مزشو امتحان کرد یا یه کسی واسش طعم خوشمزه‌ی شکلاتو توضیح داد، دیگه دست از سرمون برنمی‌داره. تازه اگه دنبال یه چیزی باشیم که هیچ شناختی ازش نداریم، از کجا معلوم که وقتی بهش رسیدیم، بفهمیم همونی بوده که می‌خواستیم؟ شاید اصلاً به یه چیز دیگه رسیده باشیم، نه اون چیزی که دنبالش بودیم!

دوست‌های من

■ گفتیم دیگه هیچ آدم عاقلی چیزی که نمیشناسه رو آرزو نمیکنه؛ مثل یاسین و برنا که خیال می‌کردن امید سرکارشون گذاشته!



QR کد را اسکن کنید.



■ پس ما واسہی خواستن یہ چیز یا رسیدن بہ آرزو اول باید بشناسیمش؛ تازہ ہرچی ام کہ یہ چیزی رو بیشتر بشناسیم، احتمال خواستنش تو ما بالاتر میرہ. مثلاً دیدین بعضیا اولش از رشتہ شون خوششون نمیاد، اما بعد از چندوقت بہش علاقہ مند میشن؟ یا ممکنہ اول سال نسبت بہ یکی از معلماشون گارد بگیرن، اما ہمین کہ چندوقت از سال گذشت و با اخلاق و رفتارش آشناتر شدن، کم کم نظرشون برگردہ!

پس یہ جورایی ما باید خیلی مواظب چیزایی کہ دنبالشون میریم باشیم، چون ہمین شناختای کوچیک می تونن یواش یواش زمینہی خواستنا و آرزوہای بعدیمونو فراہم کنن؛ مثلاً ہمیشہ بگیریم من ہمین جوری دوست دارم زندگی فلان بازیکن یا سبلیتی رو دنبال کنم؛ چون طبق قانون چہارم آرزوہا، ہرچی شناختمونو نسبت بہ یہ چیزی بیشتر کنیم، میل و کششمونم نسبت بہش بیشتر میشہ؛ البتہ اون طرفیشم درستہا یعنی اگہ ما دوست داریم میل و خواستمونو نسبت بہ یہ چیز بیشتر کنیم، باید ہمون قدرم شناختمونو ازش بالا ببریم.

■ قانون پنجم: قبلاً تجربہ اش کردم!

و چارتا قانون اول آرزوہا فہمیدیم کہ اگر یہ چیزو می خوایم، پس حتماً ہست؛ بین ما و اون چیزی کہ می خوایم، حتماً یہ تناسبی ہست؛ تا ظرفیت یہ چیزو نداشته باشیم، نمی خوایمش و واسہی خواستن یہ چیز حتماً باید بشناسیمش، ہرچند کہ این شناختمون کم باشہ.

اما نوبتی ام کہ باشہ، نوبت قانون آخرہ کہ میگہ اگہ ما یہ چیزو می خوایم حتماً قبلاً تجربہ اش کردیم، یعنی اگہ مثلاً دلمون گل چاکلت کاسموس می خواد، یا ہوس شیرینی Durian کردیم یا دوست داریم بریم دریاچہی مومیایی، قبلاً یہ جورایی تجربہ شون کردیم. درست مثل بچہای کہ چون قبلاً شکلات خوردہ، مزشو می دونہ و بازم می خوادش.

■ حالا شاید بپرسین کہ اصلاً این قانون‌های رسیدن به آرزو به چه دردمون می‌خورن؟ خب اگه می‌خوایم آرزو کنیم، آرزو می‌کنیم دیگه! می‌دونین چیه، اگه دوست دارین بفهمین این قانون‌ها به چه دردمون می‌خورن، بذارین از یه طرف دیگه بهشون نگاه کنیم، یعنی می‌گیم اگه یه چیزو آرزو می‌کنیم، پس حتماً هست، بین ما و اون حتماً یه تناسبی وجود داره. اگه می‌خوایمش حتماً ظرفیت خواستنشو داشتیم، می‌شناختیمش و تازه قبلاً هم تجربه‌ش کرده بودیم.

یادتونه قبلاً گفته بودیم که ما عاشق بی‌نهایتیم؟ حالا اگه این قانون‌ها رو بدونیم، می‌فهمیم اون بی‌نهایتی که عاشقشیم، چه ویژگی‌هایی داره و رابطه‌ش با ما چه جوریه؟ جالب شد، نه؟

QR کد را اسکن کنید.



Borna.montazer.ir

